تاریخ معاصر ایران

حکومت کاشان

امید پارسانژاد

عزل میرزاتقی خان امیرکبیر از صدارت که روز ۱۹ محرم ۱۲۶۸ ه. ق اتفاق افتاد، به معنای پایان کار او نبود. ناصرالدین شاه نسبت به او قدری بدگمان شده بود و از گستردگی اختیارات و قدرت او می ترسید، اما در عین حال تعهد شخصی و عاطفی عمیقی میان آن دو وجود داشت و همین باعث می شد که شاه بکوشد امیر را به عنوان امیرنظام و فرمانده قشون حفظ کند. هرچند علاوه بر مسائل عاطفی، نگرانی شاه از میزان وفاداری سپاهیان به امیر و واکنش احتمالی آنها به عزل او نیز در این تصمیم مؤثر بود. از سوی دیگر حفظ نظمی که امیر طی دوران صدارتش در کار آورده بود و اداره دستگاه عریض و طویلی که برپا کرده بود نیاز به شخصیتی مقتدر و توانا داشت که در میان درباریان قاجاری یافت نمی شد. مجموعه این احوال شرایط را چنان پیچیده می کرد که هر آن احتمال بازگشت امیر به جایگاه سابق وجود داشت و این موضوعی بود که دشمنانش را به هراس می انداخت. اما انتصاب میرزاآقاخان نوری به صدارت که روز ۲۲ محرم (سه روز پس از عزل امیر) قطعی شد، جریان کار را به کلی دگرگون کرد.

■دوری

میرزا آقاخان نوری (که تا پیش از رسیدن به صدارت رسماً تحت الحمایه بریتانیا بود) از سوی وزیرمختار انگلیس و مهدعلیا (مادر شاه) حمایت می شد، اما با این وجود از حضور امیر در پایتخت نگران بود. او نفوذ کلام امیر را بر شاه دیده بود و می دانست که گفته های او نزد شاه اعتبار فراوان داشته و ممکن است دوباره همان اعتبار را پیدا کند. از سوی دیگر ماندن امیر در پایتخت آن هم با عنوان مهم امیرنظامی باعث می شد عده ای از دست اندرکاران حکومت به اتکای حمایت او یا به سودای بازگشتش به صدارت، قدرت میرزاآقاخان را جدی نگیرند. بنابراین تصمیم گرفت امیر را از تهران دور کند.

نخستین نشانه تغییر در موقعیت امیر را در اعلامیه روز ۲۳ محرم خطاب به شاهزادگان می توان دید. این اعلامیه که برای اعلام صدارت نوری صادر شده بود مقرر می کرد او «در جمیع امور دولتی و دیوانی و ولایتی... و محاسبات ولایات و بیوتات و عمل قشون نظام و خارج نظام و مواجب و بروات و فرامین آنها رسیدگی کند... احکام منصب و جیره و مواجب و مصارف قشون نظام و غیرنظام و توپخانه و قورخانه و جبه خانه را عالیجاهان آجودان باشی و امین لشکر و لشکرنویسان موافق قسمی که دارند بنویسند و مهر کنند، بعد جناب صدراعظم بنویسد و بعد از مهر و تصحیح معظم الیه به مهر [شاهانه] برساند». چنانکه پیداست نام و نشانی از امیرنظام در این میان دیده نمی شود و می توان این اعلامیه را به منزله عزل تلویحی میرزاتقی خان از این سمت تلقی کرد.

جاستین شیل (وزیرمختار وقت بریتانیا در تهران) روز ۲۴ محرم (دو روز پس از انتصاب میرزا آقاخان به مقام صدارت) با نوری ملاقاتی کرد که در گزارش ۲۱ نوامبر ۱۸۵۱ خود به پالمرستون (وزیرخارجه بریتانیا) ماجرای آن را شرح داده است: «به دیدار اعتمادالدوله (نوری) رفتم که منصب صدارتش را تبریک بگویم. گفت راجع به امیرنظام گرفتار مشکلی بزرگ شده، [امیر] پیشنهاد شاه را برای حکومت فارس یا اصفهان و یا قم نپذیرفته و از این بیمناک است که نیرنگی در کار باشد و همین که از پایتخت برود قصد جانش را کنند. صدراعظم (نوری) تقاضا نمود برای خاطر آسایش شاه و آرامش کشور و به عنوان یک لطف شخصی نفوذ خود را به کار ببرم و امیرنظام را وادار کنم از مقاومت دسب بردارد. ضمناً اطمینان داد که جان و مال میرزا تقی خان در امان است. اعتمادالدوله اول راضی شد که این مطلب را کتبی و به طور خصوصی بنویسد، اما بعد زیر قولش زد... مادر شاه که نظر خود را نسبت به امیرنظام تغییر داده، به من پیغام فوری فرستاد که قرار حکومت کاشان را برای میرزا تقی خان تمام کنم و مراقب جان امیر باشم. میرزا تقی خان از این بابت اندیشناک است که مبادا بدخواهانش فرمان کشتن او را از شاه بگیرند»! (نقل شده در «امیرکبیر و ایران»، فریدون آدمیت)

توضیح چنین پیغامی از سوی مهدعلیا که خود از سرسخت ترین مخالفان امیر بود، دشوار است. یک احتمال این است که او ملاحظه شاهزاده خانم (همسر امیرنظام) را کرده باشد. احتمال قوی تر اما این است که در این مرحله تنها به دور کردن امیر از پایتخت می اندیشیده.

■بیست و پنجم

سرانجام روز شوم ۲۵ محرم فرا رسید؛ روزی که حادثه ای پیش بینی نشده آخرین سنگ های بلا را بر بخت واژگون میرزا تقی خان فرو ریخت. صبح دکتر دیکسون پزشک سفارت انگلیس از سوی شیل به دیدار امیر رفت و در مورد حکومت کاشان با او گفت وگو کرد. به نوشته شیل «امیرنظام پذیرفت و من قضیه را تمام شده می دانستم». اما در این هنگام پرنس دالگوروکی (وزیرمختار روسیه در تهران) دست به اقدامی زد که روند ماجرا را دگرگون کرد.

دالگوروکی شخصی آتشین مزاج و تندخو بود که به تصمیم گیری های عجولانه و از سر خشم شهرت داشت. او در هنگام صدارت امیرکبیر در مخالفت با او هم پیمان شیل بود. اما پس از برکناری امیر و هنگامی که شنید میرزاآقاخان نوری نامزد مقام صدارت است، دانست که بازی را به همتای بریتانیایی خود باخته. او خشم ناشی از این وضع را در تصمیم ناپخته روز ۲۵ محرم خود بیرون ریخت و میرزاتقی خان را ناخواسته به سراشیب هلاکت انداخت.

مالیه و فساد مالی در تاریخ معاصر ایران

آدم‌های دولت از کاه‌کشی تا کهکشان

سیروس غفاریان

بخش اول

مالیه قدیمی ترین نهاد اقتصادی در جهان است. قدمت مالیات در ایران و جهان به دیرپایی تاریخ می رسد. تاریخ مالیات و دارایی را نمی توان در ایران بدون مقدمه، از زمان مشروطیت آغاز کنیم، زیرا تشکیلات وزارت مالیه (دیوان / استیفا) (وزارت محاسبات و خزانه) و بالاخره به قول امروزی ها «دارایی» همواره تحت تاثیر تغییرات و تحولات اجتماعی و اقتصادی از آغاز قاجاریه تا ظهور مشروطیت بوده و عوامل زیادی که قبل از جنبش مشروطه طلبی به جا مانده بود، در شکل گیری آن نقش اساسی داشته است. اگر یکی از عوامل تاثیرپذیر در تشکیلات مالیه را در نهضت مشروطه جست وجو کنیم و مثلاً به این موضوع بپردازیم که تشکیلات مالیه بایستی طبق قوانین مصوب برپا گردد، ولی باید به این نکته اشاره کنیم که برای تحقیق در زمینه مالیه و دارایی و دست اندرکاران و گردانندگان این موسسات، ابتدا به تحولات اجتماعی و اقتصادی ایران از زمان های قبل از مشروطه خواهی و به عبارتی از ابتدای سلطه قاجارها تا برآمدن انقلاب مشروطه را مورد بررسی قرار دهیم، چون اولاً: نابسامانی های اقتصادی و اجتماعی دوران فتحعلی شاه تا اواخر سلطنت مظفرالدین شاه باعث نارضایتی مردم و ایجاد تحولاتی در زمینه به اصطلاح به وجود آمدن عدالت خانه و حکومت قانون (مشروطیت) شد. ثانیاً: اکثر وزرای مالیه و دارایی بعد از مشروطه از فرزندان رجال و مستوفی زادگان دوره ناصرالدین شاه به بعد بودند. حتی با بررسی دقیق بیوگرافی دست اندرکاران امور مالیه و دارایی در دوران پهلوی اول و دوم آگاه می شویم که اکثریت آنها، فرزندان و نوادگان مستوفیان دوره قاجار بوده اند.

■ نگاهی گذرا به نابسامانی های اقتصادی و اجتماعی از ابتدای قاجار تا مشروطه

از ابتدای زمامداری قاجاریه یعنی سلطنت آقامحمدخان تا اوایل مشروطیت، چیزی که اهمیت نداشت، اقتصاد مملکت بود. به طوری که حتی از بودجه جاری و عمرانی خبری نبود و همه مردم در زمره رعیت محسوب می شدند. از میان این رعایا، عده قلیلی که در دستگاه های رجال دولتی بانفوذ به نوکری اشتغال داشتند، در اصطلاح اداری آن زمان ها به آنها «نوکر دولت» و اگر در خدمت حاکم بودند «فراش حکومتی» و در اصطلاح عوام، «آدم دولت» خوانده می شدند. این افراد بعدها به توصیه رجالی که دست اندرکار امور دیوانی (اداری) بودند، به مشاغل سطح بالای مملکتی می رسیدند و از مقام فراش حکومتی در شهرها به مقام فراش باشی که در دوره ناصرالدین شاه از مشاغل مهم درباری محسوب می شد، می رسیدند. این افراد با دادن رشوه و پیشکش به شاه و صدراعظم به حکومت و والی گری شهرها و ولایات منصوب می شدند. نوکر دولت شدن از روی رابطه بود نه ضابطه زیرا قانون استخدام واحدی نبود و آدم های دولت مطابق سلیقه دولتمردان با مواجب های متفاوت به کار گرفته می شدند. آدم های دولت (نوکران دولت) در شهرها و ولایات مطابق میل حاکم (فرماندار) یا والی (استاندار) به کار گرفته می شدند و حقوق بخور و نمیری دریافت می کردند. اما از زمان استخدام دستشان برای چپاول مردم باز می شد. گرفتن رشوه (قلق) امری عادی شده بود، به طوری که (قلقانه) جزیی از مالیاتی بود که خان حاکم و مستوفیان دریافت می داشتند. اصولاً گرفتن حکومت ولایات و ایالات با دادن رشوه به شاه انجام می شد و هر ولایتی قیمت خاص خود را داشت. انتصاب مستوفیان (روسای مالیه شهرستان ها) با دادن رشوه (پیشکش) به شخص مستوفی الممالک (رئیس دیوان استیفا) و در اصطلاح اداری کنونی «وزیر دارایی» و با نظر شاه صورت می گرفت. آقامحمدخان قاجار علاوه بر مالیات سرانه و اقسام دیگر مالیات، برای گردانیدن چرخ های حکومت خویش به هر صورت که می توانست از اموال اعیان و اشراف مملکت سهمی را برای خود برمی داشت و حتی اموال «لوطی صالح» را که در نتیجه عمری کارهای مضحک و سیاه بازی در مجالس بزم مردم تهران به مبلغ هشت هزار تومان برای خود جمع آوری کرده بود، با بی رحمی گرفت. اما این خواجه تاجدار نسبت به جانشینان خود یک امتیاز داشت و آن، این بود که در مصرف پول و مخارج آشپزخانه دربار امساک می کرد. عین السلطنه سالور در خاطرات ده جلدی خود، در جلد اول از کتاب خود می نویسد: «آقامحمدخان خواجه زمانی که دید ولیعهدش باباخان (فتحعلی شاه بعدی) که برادرزاده اش بود، پلو را با خورشت می خورد، فوراً با عصای خود بر سر باباخان به شدت کوفت و گفت: تو بعد از من ایران را به باد خواهی داد یا باید خورشت را کوفت کنی و یا پلو را.» او درباره فتحعلی شاه درست پیش بینی کرده بود. زیرا به قول مهدی بامداد در تاریخ رجال، این پادشاه هزار زن در حرمسرای خود داشت و بعد از مرگش در ۱۲۵۰ ه. ق (۱۸۳۴ م) یکصد و هفتاد دختر و یکصد و سی پسر و پنج هزار نوه از خود به یادگار گذاشت. «لرد کرزن» دیپلمات انگلیسی درباره فتحعلی شاه می گوید: «با این کثرت و تعدد نسل، حال و روز رعایای بدبخت ایران معلوم است. معمولاً تمام این شاهزادگان و شاهزاده خانم ها از خزانه که متصدی مستقیم آنها شخص شاه بود حقوق دریافت می کردند و علاوه بر آن از دیوان استیفا (وزارت مالیه) که زیر نظر وزیر استیفا و صدراعظم بود مواجب قابل توجه دریافت می کردند. غالب آنها در یک شهرستان بالارث فرمانروا بودند و مانند ملخ های گرسنه دسترنج دهقان های ایرانی را می بلعیدند.» درباره یکی از زنان او به نام «طاوس خانم» که دختر محمدحسین خان نظام الدوله بود باید گفت که این زن سالیانه هزار تومان فقط از دیوان استیفا مواجب دریافت می کرد و علاوه بر آن سالی هزار تومان بابت سبزی آشپزخانه می گرفت. این پول ها به غیر از رشوه هایی بود که بعضی از رجال به او می دادند که با وساطت این زن از فتحعلی شاه مناصب عالی و یا لقب دریافت نمایند. اگر بخواهیم ارزش هزار تومان را در صد و هشتاد سال پیش بدانیم، کافی است به این نکته پی ببریم که با این پول مردم می توانستند ۲۵۰۰ (دو هزار و پانصد) گوسفند بخرند. این زن که شاه، لقب تاج الدوله را به او داد بسیار در فتحعلی شاه نفوذ کرده بود. بد نیست بدانید که، سلطان میرزا عضدالدوله صاحب تاریخ عضدی که فرزند چهل و هشتم فتحعلی شاه است یکی از فرزندان اوست که پدر سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله است، که عین الدوله در دوره استبداد و مشروطیت به نخست وزیری رسید. حال پرونده نظام الدوله را بررسی می کنیم تا از سابقه او آگاه شویم. محمدحسین خان که فردی اصفهانی و فرزند محمدعلی خان و نوه محمدرحیم علاف بود که در جوانی شاگرد دکان علافی بود (علاف کسی است که به کار خرید و فروش علوفه، جو و کاه مشغول است) او به سبب زرنگی و ثروت اندوزی، توانست با دادن رشوه های کلان به دستگاه حکومتی قاجارها والی اصفهان شود و به گرفتن القاب صدر اصفهانی، امین الدوله و نظام الدوله توفیق یابد و با ثروت زیادی که اندوخته و پیشکش هایی که به فتحعلی شاه داده، ملقب به مستوفی الممالک شده و همه کاره امور مالیه و خزانه ایران می شود. او دخترش طاوس را به شاه بخشید. مورخین نوشته اند که در نتیجه زرنگی و پشت هم اندازی که محمدحسین خان داشت، او را از مرحله کاه کشی به کهکشان رسانید.

وقتی که فرزند عباس میرزا به نام محمدمیرزا معروف به محمدشاه به سلطنت رسید، رشوه خواری از روستاها تا دربار شاهی مانند یک بیماری، همه گیر شد. در روستاها، کدخداها از درآمد ناچیز روستانشینان، مالیاتی تحت عنوان «سیورسات» (سورسات) می گرفتند که به جهت پذیرایی از ماموران دولت که به روستاها وارد می شدند، مصرف می شد. دربار و شخص محمدشاه نیز مستقیماً رشوه دریافت می کرد. یک نمونه از آن، این بود که محمدشاه از یک تاجر انگلیسی به نام «ادوارد برجیس» مبلغ کلانی به عنوان رشوه دریافت کرد و در نتیجه دستور داد که فروش اجناس و پارچه های وارداتی او در ایران به هر صورتی آزاد باشد.

■ نگاهی به دوره ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه

وقتی که محمدشاه بعد از چهارده سال و سه ماه حکومت در شب سه شنبه ششم شوال ۱۲۶۴ ه. ق در قصر محمدیه واقع در تجریش (باغ فردوس کنونی و جنوب زعفرانیه) فوت کرد، وضع مالی مملکت آن قدر بد بود که میرزا تقی خان امیرنظام (امیرکبیر) برای انتقال ولیعهد ۱۷ ساله (ناصرالدین میرزا) جهت رسیدن به سلطنت ایران در تهران، مبلغ سی هزار تومان جهت خرج سفر از تجار تبریز وام گرفت و در نتیجه توانست او را در ۲۴ ذیقعده ۱۲۶۴ در کاخ گلستان به سلطنت برساند.

در این مدت ۴۷ روز که بین مرگ محمدشاه و بر تخت نشاندن ناصرالدین شاه فاصله افتاد، «مهدعلیا» مادرشاه به کمک مستوفیان جیره خوارش دو کرور تومان (یک میلیون تومان) سکه طلا را از خزانه بدون هیچ مجوزی برداشت کردند. تمام مدت سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه که ۶۱ سال طول کشید به غیر از سه سال اولیه آن که میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم بود و امور مملکت در روال قانونی قرار گرفت، بقیه سال های ناصرالدین شاه و سلطنت فرزند بی لیاقتش که مردم به او آبجی مظفر می گفتند نه تنها دیوان استیفا به جز مدت اندکی که در دست افراد کاردان بود اکثراً زیرنظر چپاولگران اداره می شد و آن پدر و پسر با اخذ بیش از هزار مورد رشوه به جویندگان مقام و پست های اشرافیت، علاوه بر مشاغل نان و آب دار، القاب مختلف می دادند. زمانی که از ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه، امیرکبیر همه کاره مملکت شد و در واقع ناصرالدین شاه سلطنت می کرد و نه حکومت، امور مالیه و دارایی ایران سروسامانی یافت زیرا امیر دستور داده بود که کلیه مواجب و مستمری هایی که از جانب دربار و یا خزانه که زیر نظر شاه بود و یا وجوه نقدی که از جانب دیوان استیفا و زیرنظر مستوفی الممالک ها که در واقع در حکم وزرای دارایی بودند به اشخاص بیکار و سربار قطع گردد و افراد بیکار حقوق و مواجب دریافت نکنند. امیرکبیر آن قدر در مخارج مملکتی دقیق بود که زمانی شاه بدون اجازه امیر مبلغی را به یکی از افراد «قوانلو» داده بود. امیر به محض اطلاع از این امر، نامه ای به شرح زیر به ناصرالدین شاه نوشت: «قربان خاک جواهرآسای همایونت شوم- حسب الامر مواجب قوانلو را گرفتم که بدهند. اطمینان دارم که من بعد امر مبارک برای تعیین و تزیید مواجب این و آن شرف صدور نمی یابد. به اولاد ذکور قوانلو باید در ولایات شغل داد که سربار، بار نیایند. مال دولت و مردم و آنچه در خزانه هست اگر حفظ نکنیم ضررش دامنگیر مملکت می شود. گفته ام که کتابی بنویسند که اجزاء دولت تعلیم بگیرند.» امیر سپس متحدالمآل (بخشنامه ای) به تمام دفاتر استیفا نمود و خاطرنشان ساخت که به جز حکم او هیچ کس، حتی شاه و مادرش مهدعلیا از درآمد مملکتی حق ندارند هر مبلغی را به هر کس ببخشند. ضمناً هر کس کار نمی کند نباید از بودجه دیوان استیفا برای او حقوقی مقرر کرد. کنت گوبینو سفیر فرانسه در تهران در کتاب «سه سال در آسیا» درباره اقدامات اصلاحی امیر در مورد خزانه و دارایی ایران می گوید: «هنگامی که امیرنظام (میرزاتقی خان امیرکبیر) زمامدار شد تصمیم گرفت که اصول رشوه گیری را براندازد و برای حصول این منظور مقرر داشت که اولاً به مقدار کافی به کارمندان دولت حقوق بدهند و ثانیاً حقوق آنها را سر ماه بپردازند. ولی با اینکه کارمندان دولت حقوق خود را دریافت می کردند، طولی نکشید که صدای آنان بلند شد زیرا خود را از گرفتن رشوه محروم می دیدند. کارمند دولت ایران ترجیح می دهد که صد تومان حقوق دریافت کرده و ماهی صد تومان دیگر رشوه بگیرد ولی دویست تومان حقوق مرتب را دریافت نکند.» (به نقل از تاریخ رجال بامداد) این مرض را شاه در مملکت شایع کرده بود زیرا ناصرالدین شاه هر هفته یک بار به خانه اعیان، اشراف و شاهزادگان درجه یک می رفته و در ضمن پیشکش هایی تقدیم به او می شده ولو هر مبلغی مثلاً اگر پنجاه تومان هم بود، قانع می شد. حتی رجال اصلاح طلب دوره ناصرالدین شاه مانند میرزا یوسف مستوفی الممالک برای آنکه اسب سرکشی مثل ناصرالدین شاه را رام کنند و بتوانند به آسانی و بدون مداخلات بی حد شاه دیوان استیفا (وزارت دارایی) را اداره کنند، خودشان گهگاه به شاه رشوه می دادند. اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خود در این مورد می گوید: «دوشنبه ۱۱ جمادی الاولی ۱۲۹۸: امروز صبح عشرت آباد رفتم، معلوم شد شاه سوار می شوند و منظورشان رفتن به یوسف آباد ملک میرزا یوسف مستوفی الممالک است. در همان روز ظل السلطان و فرزندش جلال الدوله نیز مهمان مستوفی الممالک بودند. مستوفی الممالک پنجاه تومان پیشکش کرد. جلال الدوله فرزند ظل السلطان نیز پنجاه تومان.» اما منادیان فساد مالی و اداری و خائنان به کشور مانند میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله) و مهدعلیا مادر شاه اسباب تبعید و قتل امیر را فراهم کردند.

قتل امیر در واقع مرگ اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی بود. زیرا زمانی که امیرکبیر به صدراعظمی رسید امور مالی کشور در دست دو هزار مستوفی و دو هزار لشکرنویس (رئیس دارایی قشون) بود که از نظر نیروی انسانی در دیوان استیفا تورم شدیدی احساس می شد به طوری که اکثر مالیات های اخذ شده به مصرف مواجب آنان می رسید. اکثر این لشکرنویس ها و مستوفیان با دادن پیش کشی به این مشاغل رسیده بودند و به قول مردم آن زمان همه آنها «مداخل» (درآمدن ناشی از دزدی و رشوه خواری) داشتند. امیرکبیر بعد از آنکه از کار بر تخت نشستن ناصرالدین شاه آسوده گشت و مشکلات موجود بر سر راه را برداشت میرزا هدایت الله خان وزیر دفتر را که از مستوفیان صحیح العمل بود و در دستگاه دیوانی امیر از عهده همه آزمون های کاری با روسفیدی موفق گردیده بود مامور تعدیل نیرو در دستگاه مالیه مملکت نمود. او توانست از بین وزرای لشکر و مستوفیان، شایسته ترین را انتخاب کند و سپس به دستگاه مالیاتی کشور سروسامان داد (او پدر دکتر محمد مصدق بود). هدایت الله خان وزیر دفتر به امانت داری، حسن خلق و دینداری معروف بود. از دیگر مستوفیان و بزرگان دستگاه مالیه کشور در زمان ناصرالدین شاه که فردی ورزیده در کار خویش و متخصص در امور مالیه بود، میرزا یوسف آشتیانی بود که از جانب ناصرالدین شاه لقب مستوفی الممالک دریافت کرد و علاوه بر آن شاه، لقب «آقا» را نیز به او داد و اعتبار او به حدی رسید که وزارت داخله (کشور) را نیز به او سپرد و طبق نوشته مهدی بامداد در تاریخ رجال میرزا یوسف مستوفی الممالک در ۱۲۸۰ ه. ق به امر ناصرالدین شاه، اصطلاحات سابق از قبیل رئیس دفتر استیفا، وزیر دفتر و غیره که در مورد وزیر دارایی استعمال می شد، موقوف گردید و میرزا یوسف مستوفی الممالک را مخاطب به وزیر دارایی کرد. در واقع ۷۰ سال قبل از آنکه فرهنگستان واژه مالیه را منسوخ و به جای آن «دارایی» را بگذارد، ناصرالدین شاه عنوان وزارت دارایی را برای مستوفی الممالک برگزید. مستوفی الممالک با همه درایت و کاردانی که داشت اهل مماشات با دربار بود و با آنکه اصلاحاتی در امور مالیه کشور به عمل آورد ولی قادر نبود جلو ولخرجی های رجال دوره قاجاریه و شخص شاه را بگیرد و گهگاه برای آنکه شاه را با خود همراه سازد، به او رشوه و پیشکش هم می داد. او با آنکه یکی از ارکان دولت بود ولی نمی توانست جلو رشوه خواری های شاه و افزون طلبی های کامران میرزا نایب السلطنه و ظل السلطان فرزندان شاه را بگیرد. میرزا یوسف در ۱۳۰۳ هجری قمری درگذشت. به توصیه ناصرالدین شاه همه القاب و عناوین مستوفی الممالک حتی عنوان «آقا» نیز به فرزند ایشان یعنی حسن مستوفی واگذار شد و مقرر گردید که هدایت الله خان وزیر دفتر در امور دیوان استیفا حسن مستوفی را یاری دهد. حسن مستوفی از رجالی بود که در دوره مشروطیت بارها وزیر مالیه (دارایی) شد و تا ۱۳۰۶ شمسی ۱۰ بار نخست وزیر شد. خانواده مستوفی الممالک و وزیر دفتر عموزاده یکدیگر بودند. از صداقت وزیر دفتر همین بس که یادآور شویم که در فاصله چند ماهی که میرزا یوسف مستوفی الممالک مریض شده بود و تا هنگام مرگ او در ۳ رجب ۱۳۰۳ اتفاق افتاد، چون هدایت الله خان وزیر دفتر بر امور وزارت دارایی نظارت می کرد و به قول امروزی ها بازرس بود، در کتابچه ویژه خود سه کرور (۱/۵ میلیون) و چندین هزار تومان تقلب و سندسازی افراد دیوان استیفا که زیر نظر میرزا یوسف کار می کردند کشف کرد. در زمان وزارت استیفا (وزارت دارایی) مستوفی الممالک معاونت حاکم تهران (معاون فرماندار تهران) علاوه بر این پست، عنوان پیشکاری دارایی را نیز برعهده داشت و در گرفتن انواع مالیات به مستوفیان کمک می کرد و چنین فردی عنوان وزیر تهران را نیز برعهده داشت و یکی از وزرای تهران میرزا عیسی خان وزیر بود. در ۱۲۸۸ هجری قمری قحطی بزرگی در تهران روی داد که نان از یک من هفت شاهی به یک من یک قران و سپس به پنج قران رسید در آن زمان شاه در سفر عتبات بود. مردم و لوطی های شهر تهران این شعر را می خواندند و بر در و دیوار تهران می نوشتند. شاه کج کلا- رفته کربلا- گشته پر بلا - نان شده گران- یک من یک قران یک من یک قران ـ ما شدیم اسیر- از دست این وزیر- منظور همان میرزا عیسی خان وزیر بود که در ۱۲۹۳ به امر شاه معزول شد. حال می توان با یک مقایسه به درایت میرزا تقی خان امیرکبیر پی برد. در زمان عزل امیر بودجه کل مملکت در ۱۲۶، ۲۸/۲۵۷/۸۲۸ (بیست و هشت میلیون و دویست و پنجاه و هفت هزار و هشتصد و بیست و هشت قران) بود. امیر توانست قیمت ها را به سطح نازلی کاهش دهد. گندم در آن زمان پنج من یک قران بود ولی بیست سال بعد نان از قرار هر من نیم شاهی در دوره امیر به یک من هفت شاهی و سپس یک قران و بعداً پنج قران رسید.

■ کامران میرزا نایب السلطنه و مسعود میرزا ظل السلطان آفت های اقتصاد ایران

تمام پسران و دختران و برادران ناصرالدین شاه بر اثر فساد مالی و اداری و دخالت های بیجا در دیوان استیفا باعث ورشکستگی ایران شدند، طوری که شاه حتی برای مسافرت به خارج از کشور مجبور بود که با دادن امتیازاتی به روس و انگلیس وام بگیرد و پول های آن را خرج سفرهای خود کند. برای نمونه می خواهیم از فساد مالی و اداری دو تن از فرزندان ناصرالدین شاه که نمونه ای از خروار هستند را از مدنظر بگذرانیم. کامران میرزا پسر سوم ناصرالدین شاه که علاوه بر شغل نایب السلطنه حاکم تهران وزیر جنگ و مدتی نیز وزیر استیفا (دارایی) بود مدتی نیز حاکمیت و فرمانداری شهرهای مختلف را برعهده داشت. کامران میرزا درجات نظامی را مانند احکام سرهنگی، سرتیپی، امیر تومانی (سپهبدی) و امیر نویانی (ارتشبدی) را می فروخت. در آن زمان جمعیت ایران ۲۰ کرور (۱۰ میلیون) بود. امیر تومان بایستی فرمانده ۱۰ هزار نفر و امیر نویان می باید فرمانده یک صد هزار نفر باشد در صورتی که اصولاً ارتش ایران در آن زمان در کل مملکت ایران صد هزار نفر نداشت و کامران میرزا حتی به بچه های ۱۵ ساله رجال درجات امیر تومانی و امیر نویانی می فروخت و در سلام عید این گونه ژنرال ها که مورد تمسخر سفرای خارجی منجمله کنت گوبینو سفیر فرانسه و دیگر نمایندگان سیاسی خارجی مقیم تهران بودند، شمشیری را که حمایل کرده بودند روی زمین کشیده می شد و در سلام خاص همه آنها از ناصرالدین شاه سکه طلا می گرفتند. کامران میرزا مالیات کسبه مانند تجار، قصاب و نانوا را شخصاً می گرفت و هر چه را می خواست برداشته و خرج حرمسرای خود که ۲۰ نفر زن در آن نگه داشته بود می کرد و بقیه را تحویل شاه می داد. او حتی در قبال گرفتن رشوه شلاق هایی که باید به مجرمین زده شود را می بخشید. در ۱۳۱۰ هجری قمری میرزا عبدالله خان امیرنظام قراگزلو همدانی فرمانده فوج همدان با کامران میرزا اختلاف حاصل کرد. او که در سن ۲۰ سالگی با دادن پیشکش های قابل توجه لقب امیر تومان گرفته بود به دستور کامران میرزا بازداشت و روانه تهران شد. او با دادن هزار تومان رشوه از زندان آزاد و با دادن همان مبلغ از خوردن شلاق نیز معاف شد. عبدالله خان امیر نظام که علاوه بر لقب امیر تومان با دادن پیشکش جدیدی لقب ساعدالسلطنه نیز گرفت، کسی است که با نداشتن سواد حساب و کتاب مالیه، به ضرب پول به مقامات وزارت مالیه رسیده بود و با دادن چند هزار سکه طلا به مظفرالدین شاه لقب سردار اکرم گرفت و در کابینه های مشروطیت یعنی در دولت های میرزا جوادخان سعدالدوله در ۱۲۸۸ ش وزیر مالیه شد و بعداً در کابینه عبدالمجید میرزا عین الدوله در ۱۲۹۴ شمسی بار دیگر به وزارت مالیه رسید و از این رهگذر درآمد سرشاری کسب کرد. کامران میرزا نایب السلطنه و وزیر جنگ برخلاف برادرش ظل السلطان نوکر روس بود و ظل السلطان همواره نوکر بریتانیا اما درباره شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان که رسماً حاکم اصفهان بود ولی رسماً بر دو پنجم ایران حکمفرمایی می کرد می توان گفت که در سلطنت پدرش ناصرالدین شاه شریک بود.

نکته

آقامحمدخان خواجه زمانی که دید ولیعهدش باباخان (فتحعلی شاه بعدی) که برادرزاده اش بود، پلو را با خورشت می خورد، فوراً با عصای خود بر سر باباخان به شدت کوفت و گفت: تو بعد از من ایران را به باد خواهی داد یا باید خورشت را کوفت کنی و یا پلو را.

نگاه تاریخ

عزیر حاجی بیگلی
مبارز گمنام مشروطیت

نسیم خلیلی

■او اپرا می ساخت

اما شهرت عمده عزیر به اپراهایی است که با موفقیت و استقبال بی نظیر همشهریان خود برگزار می کرد و به طومار تاریخ می سپردشان. «نخستین اثر عزیر در زمینه موسیقی، اپرای لیلی و مجنون است که دو سال بعد از گام نهادن عزیر در سنگر مطبوعات و نویسندگی پرداخته شد. عزیر در این اثر کلمه رابانت و کلام را با موسیقی هماهنگ ساخت... لیلی و مجنون نخستین اپرای آذربایجانی و عزیر پایه گذار هنر اپرا در آذربایجان شمالی است... ارزش کار او تنها به جهت تقویت هنرهای موجود نبود، بلکه با دستمایه ای از دستاوردهای موسیقی غربی و به ویژه روسی، عنصر تازه ای در ترکیب موسیقی ملی سرزمینش وارد کرده و با بهره بردن از موسیقی عاشقی آن را غنا بخشید. کوتاه سخن اینکه عزیر بی آنکه درصدد غربی کردن موسیقی دیار خود باشد، با برخورداری از دانش موسیقی غربی، حوزه های عمل و اثرگذاری موسیقی سنتی را وسعت بخشید و در پرتو آن آثاری پدید آورد که هویتی کاملاً ملی و شرقی داشتند.» (همان، صص ۱۲ و ۱۳)

این تنها گوشه ای بود از جلوه نمایی هنری آهنگساز مبارز و دورنمایی از استفاده هنرمندانه روزنامه نگار جسور برای نمایاندن روح جاری در زمانه اش و گره خوردن به مردم به عنوان رکن اصلی مبارزه و کوشش های سیاسی. او موفق می شود با حفظ این پیوند ارزشمند و دیرینه، مردم را از حالت فراموشی و بی اهمیتی خارج کرده و با الهام از داستان های نهفته در گستره فرهنگ عوام و نغمه های رها شده در کوهستان های تنهایی همین مردم و آنچه خود ادبیات وحشی می نامدش، ارکستر سمفونیک های جاودانه ای بسازد که در نوع خود یکه تازی قهرمانانه ای به حساب می آمد. او در این راه پرسنگلاخ، البته دشواری های فراوانی را هم به جان خرید؛ از جمله اینکه گروه نوپا موفق نمی شد در آن جو سنت زده، بازیگر زنی برای ایفای نقش لیلی پیدا کند و در نتیجه ناچار بودند از هنرپیشه مرد بهره گیرند؛ اما بعدتر زنی جسور با روحیه ای انقلابی و درخور تحسین موفق می شود تابو ها را شکسته و ایفای نقش را برعهده گیرد و خود را به مهلکه ای بیندازد که در واقع نوعی احقاق حق است. با همین انگیزه عزیر هم به صف نویسندگان و روشنفکرانی می پیوندد که برای حقوق زنان قلم می زنند و سینه چاک می کنند. در بیشتر نمایشنامه هایی که عزیر برای اجرای اپرا برمی گزیند، زنان شخصیت هایی نستوه و مبارز دارند که تحسین و ستایش مخاطب خود را در بر دارد؛ آنها با تحجر و واپس زدگی شخصیت های خودخواه مرد که نمادهای دردناکی از ارتجاع زمانه محسوب می شوند، می ستیزند تا زنان را بیدار و برای مبارزه ای حق خواهانه آماده کنند. عزیر در این انتخاب بی تردید منفعل عمل نکرده است. او می کوشد حرکتی انقلابی و موثر آفریده باشد. متن بی هدف و بی تاثیر از آرزوهای مرد مبارز فرسنگ ها فاصله دارد.

یکی دیگر از ابتکارهایی که عزیر به خرج می داد تا صدای رسای خود را به گوش تاریخ برساند، اجرای کمدی موزیکال هایی بود که کم از نوشته های طنزآلود مرسوم در آن زمانه نداشت؛ او در این کمدی موزیکال ها توده بی نام و نشان را هدف قرار می داد تا بیدارشان کند و به صف مبارزه ای تاریخی گره شان بزند؛ «خاستگاه طبقاتی و موقعیت خاصی که شغل هایی چون معلمی و نویسندگی برای عزیر فراهم آورده بود، به وی این امکان را می داد که با طبقات و قشرهای گوناگون و دردها و کمبودهای جامعه آشنا شود و مواد مورد نیاز خود را برای پرداختن آثار انتقادی خود آسان تر فراچنگ آورد.» (همان، ص ۲۰) از جمله این کمدی موزیکال های تاریخی و برجسته می توان به کمدی «زن و شوهر» اشاره کرد که به لحاظ محتوای نمونه و خاصی که داشت بیش از دیگر آثار عزیر مورد توجه قرار گرفت. در واقع «محتوای کمدی زن و شوهر و شیوه پرداخت و بیان آن، عزیر را بیش از پیش به مکتب ملانصرالدین که در جبهه آزادی زنان می رزمید، نزدیک ساخت.» (همان، ص ۲۱) بعد از کسب موفقیت این کمدی، نویسنده اثر مشابه دیگری را به روی صحنه برد که تقریباً در همان راستا می گنجید؛ این کمدی موزیکال، «آن نشد این باشد نام داشت» که محتوایی جسورانه و مبارزاتی داشت و فرهنگ سازی توده را آرمان خود می دانست. به این ترتیب بود که نویسنده و آهنگساز غمگین، به مردی مبارز و چهره ای موثر در شکل د